



این خطبه را حضرت علی (ع) پس از حمله ضحاک بن قیس به قلمروی ایشان ایراد فرموده و در آن اصحاب خویش را به خاطر سهل انگاری در امر جهاد نکوهش کرده است. **أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَيْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاءُهُمْ، كَلَامُهُمْ يُوْهِي الصَّمَّ الصَّلَابَ وَ فِعْلُهُمْ يَطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ، تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَ كَيْتَ، فَاذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حَيْدِي حَيَادٍ، مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ، وَ لَا اسْتِرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ، أَعَالِيلُ بِأَصَالِيلِ، وَ سَأَلْتُمُونِي بِالطَّوِيلِ، دَفَاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطْوُولِ، لَا يَمْنَعُ الضَّمِيمَ الدَّلِيلُ وَ لَا يَذْرُكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ، أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ، وَ مَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تَقَاتِلُونَ، الْمَغْرُورُ - وَاللَّهِ - مِنْ غَرَرْتُمُوهُ، وَ مَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ - وَاللَّهِ - بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ، وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ نَاصِلِ، أَصْبَحْتَ وَ اللَّهُ لَا أَصْدَقَ قَوْلِكُمْ وَ لَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَ لَا أَوْعِدُ الْعُدُوْبِكُمْ.**

ما بالکم؟ مادواؤکم؟ ما طبکم؟ القوم رجال أمثالکم، أقولاً بغير علم؟ و غفلة من غير ورع؟ و طمعا في غير حق؟

معنی و شرح واژه‌ها  
 أهواء: الآراء و ما تمیل  
 اليه القلوب: دیدگاه‌ها و  
 آنچه قلب به آن تمایل



تحلیل خطبه ۲۹  
 نهج نظر علوم عربی  
 دکتر ابانز عیاجی

دارد. جمع مکسر مفرد آن «هوی» است، از فعل هوی -، به معنی علاقمند شد. هوی در اصل، گرایش نفس انسان است به آنچه نکوهیده یا پسندیده می باشد ولی بیشتر در مورد امور نکوهیده به کار برده می شود. در قرآن مجید این کلمه به این معنی زیاد آمده است: «ولا تتبع أهواءهم عما جاءك من الحق» (مائده ۴۸)

یوهي: يَضْعِفُ وَ يُفْتِتُ: ضعیف و متلاشی می کند، باب افعال از فعل وهی - به معنی سست و پوسیده شد.

الصَّمَّ: جمع أصم: من انسدت أذنه و ثقل سمعه: کسی که گوشش گرفته شده و شنوایش سنگین گشته، الحجارة الصلب: سنگ سخت، در قرآن در معنی اول در چند آیه آمده است.

«صم بكم عني فهم لا يرجعون» (بقره ۱۸)

الصَّلَاب: جمع صلیب: الشدید القوي: سخت و سفت

يَطْمَعُ: يُوقِعُ فِي الطَّمَعِ: به طمع می اندازد، باب افعال از طمع - طمعاً: طمع کرد

کیت کیت: کنایه عن الحدیث: کنایه از سخن به معنی کذا و کذا: چنین و چنان در اصل «کیه کیه» این دو کلمه همیشه یا به صورت مکرر، همان طوری که به کار رفته یا به صورت معطوف «کیت و کیت» به کار می رود.

حیدی حیاد: کلمه بقولها الهارب کانه یسأل الحرب أن تتنحى عنه: این عبارت را

شخص گریزان از جنگ به کار می برد گویا این که از جنگ می خواهد از وی دور شود. کلمه اولی فعل امر مخاطب مفرد مؤنث از فعل «حادی» و دومی اسم فعل امر مبنی بر کسر از همان فعل، مانند نَزَلَ = انزَلَ قاسی الشیء: کابده و عالج شدته: در انجام دادن آن سختی متحمل شد و برای رفع دشواری آن چاره جویی کرد.

اعلیل: اسباب جمع اعلال و هو جمع علل جمع علة یا اعلیل جمع اعلولة: بهانه ها

أضاليل: جمع أضلولة: الضلال: گمراهی ها

المطول: من یوجلُ موعِد الوفاء بدینه مرة بعد أخرى: کسی که وقت وفا به دین خود را مکرراً به تأخیر می اندازد، این کلمه صیغه مبالغه از فعل مَطَّلَ - مَطَّلًا الضمیم: الظلم، الإذلال: ظلم و ستم، خوار کردن جمع آن ضیوم تمنعون: تکفون عنکم: دفع می کنید فعل مضارع از منع -

المغرور: المخدوع: فریب خورده اسم مفعول از فعل غرَّ: فریب داد

غررتم: خدعتم: فریب دادید. این کلمه به همین معنی در قرآن آمده است «و غررکم الحیاة الدنیا» (جاثیه ۳۵)

الأخیب: الأفضل: ناکام تر. اسم تفضیل از فعل خاب -، ناکام شد، السهم الاخیب: من سهام المیسر التي لاحظ فیها، از تیرهای قماری که سهم به آن تعلق ندارد.

الأفوق: من السهام المكسور الفوق و الفوق موضع الوتر من السهم: تیری که جای زه آن شکسته باشد.

الناصل: اسم فاعل از فعل نَصَلَ -

السهم او الرمح: جعل فیهما نصلًا: سر تیر و نیزه آهن گذاشت و الناصل به معنی تیر بدون پیکان است.

أوعَد: هدد: تهدید کرد، این فعل به صورت مجهول در قرآن آمده است «هذه جهتم التي توعدون» (یس ۶۳)

البال: الحال و الشأن، ما یهتم به: حالت، امر، آنچه به آن اهمیت داده می شود، این معنی نیز در قرآن آمده است «ارجع الی ربک فاسأله ما بال النسوة اللاتی قطنن ایدهن» (یوسف ۵۰)

الطب: ما فیه علاج الجسم و الروح: آنچه به آن درمان روح و بدن می شود؛ مصدر فعل طب -: علاج کرد

الورع: التجنب من الإثم و الکف عن المعاصی: دوری جستن از گناه و خودداری از ارتکاب معصیت، مصدر فعل ورع -: دوری جست از گناه

### ترجمه خطبه

ای مردمی که با هم هستید ولی گرایش های گوناگون دارید! سخنانشان سنگ های سخت را درهم می کوبد و کارهایتان دشمنان را به طمع می اندازد. در محافل و مجالس چنین و چنان می گوید و در هنگام فرارسیدن جنگ عبارت «جنگ از ما دور شو» را بر سر زبان می آورید. آن کس که شما را فرا می خواند دعوت او بی پاسخ می ماند و آن کس که زحمت و رنج شما را می کشد دل او آرامش نمی یابد. بهانه های واهی می تراشید، مانند بهانه های بدهکاری که بدهی خود را مرتباً به عقب می اندازد. انسان خوار و ذلیل نمی تواند ستم را دفع کند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی آید؛ جز از خانه و کاشانه خودتان، از کدام خانه

می خواهید دفاع کنید و پس از من همراه با کدام امام می خواهید جهاد کنید؟! به خدا سوگند فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده اید، به خدا قسم کسی که به امید شما به سوی پیروزی رود، با کندترین تیرها به میدان نبرد رفته است. کسی که بخواهد دشمن را به وسیله شما هدف قرار دهد با تیر شکسته تیراندازی کرده است. به خدا قسم من دیگر گفتار شما را باور نمی کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمن را به وسیله شما تهدید نمی کنم، چه مشغولیت دارید؟ داروی شما چیست؟ روش درمانتان کدام است؟ آنان همانند شما هستند، آیا بدون اعتقاد و آگاهی سخن می گویند؟ و آیا از روی بی تقوایی غافل هستید؟ و به ناحق طمع دارید؟

### ترکیب خطبه

أیها الناس المجتمعمة ابدانهم، المختلفة أهواءهم.

«أیها» منادی مبنی بر ضم محلاً منصوب «ها» حرف تنبیه «الناس» عطف بیان مرفوع به ضمه «المجتمعمة» نعت سببی برای (الناس) مرفوع «ابدان» فاعل برای شبه فعل (المجتمعمة)، «هم» مضاف الیه «المختلفة» نعت سببی دوم «أهواؤهم» فاعل برای شبه فعل (المختلفة)، «هم» مضاف الیه

\* کلامکم یوهی الصم الصلاب.

«کلام» مبتدا مرفوع «کم» مضاف الیه «یوهی» فعل مضارع مرفوع به ضمه مقدره فاعل آن (هو) به کلام بر می گردد جمله فعلیه (یوهی) محلاً مرفوع خبر برای (کلام)، «الصم» مفعول به منصوب «الصلاب» نعت برای (الصم) منصوب \* و فعلکم یطمع فیکم الأعداء.



«و» حرف عطف «فعل» مبتدا مرفوع «کم» مضاف الیه «یطمع» فعل مضارع مرفوع فاعل آن مستتر (هو) و کل جمله (یطمع) خبر محلاً مرفوع «فیکم» جار و مجرور، متعلق به (یطمع)، «الاعداء» مفعول به منصوب.

\* تقولون في المجالس کیت و کیت. «تقولون» فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون «و» فاعل محلاً مرفوع «في المجالس» جار و مجرور متعلق به (تقولون) «کیت» مفعول به محلاً منصوب «و» حرف عطف «کیت» معطوف بر «کیت» اولی.

\* فاذا جاء القتال قلت: حیدی حیاد. «ف» حرف عطف «اذا» ظرفیه شرطیه غیر جازم مفعول فیهِ محلاً منصوب «جاء» فعل ماضی «القتال» فاعل مرفوع جمله «جاء القتال» محلاً مجرور مضاف الیه «قلت» فعل ماضی «تم» فاعل، جمله قلت جواب شرط «حیدی» فعل امر مبنی بر حذف نون «ی» فاعل محلاً مرفوع، جمله (حیدی) محلاً منصوب مقول القول «حیاد» اسم فعل امر مبنی بر کسر فاعل آن (انت).

\* ما عزت دعوة من دعاکم. «ما» نافیة «عزت» فعل ماضی مبنی بر فتح «دعوة» فاعل مرفوع به ضمه «من» اسم موصول مضاف الیه «دعاکم» فعل ماضی فاعل مستتر (هو) به (من) بر می گردد «کم» مفعول به جمله (دعاکم) صله موصول محلی از اعراب ندارد.

\* ولا استراح قلب من قاساکم. «و» حرف عطف «لا» زائده برای تأکید نفی «استراح» فعل ماضی مبنی بر فتح «قلب» فاعل مرفوع «من» اسم موصول مضاف الیه «قاساکم» فعل ماضی مبنی بر فتح مقدر، فاعل آن (هو)، «کم» مفعول به جمله «قاساکم» صله موصول محلی از

اعراب ندارد.

\* أعالیل بأضالیل دفاع ذی الدین المطول.

«أعالیل» خبر برای مبتدای محذوف تقدیراً (أدلّتکم)، «بأضالیل» جار و مجرور به فتحه متعلق به کائنه نعت برای اعالیل «دفاع» مفعول مطلق برای فعل محذوف «ذی» مضاف الیه مجرور به یاء «الدین» مضاف الیه «المطول» نعت برای (ذی).

\* لا یمنع الضمیم الذلیل و لا یدرک الحقّ الا بالجد.

«لا» نافیة «یمنع» فعل مضارع مرفوع «الضمیم» مفعول به مقدم بر فاعل «الذلیل» فاعل مرفوع «و» حرف عطف «لا» نافیة «یدرک» فعل مضارع مجهول و مرفوع «الحق» نایب فاعل مرفوع «الا» ادات حصر «بالجد» جار و مجرور متعلق به (لا یدرک).

\* أي دار بعد دارکم تمنعون؟ «أی» اسم استفهام مفعول به منصوب «دار» مضاف الیه مجرور «بعد» مفعول فیهِ منصوب متعلق به (کائنه) نعت برای (دار)، «دارکم» مضاف الیه مجرور «کم» مضاف الیه محلاً مجرور «تمنعون» فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون «و» ضمیر فاعل محلاً مرفوع

\* و مع أي إمام بعدی تقاتلون.

«و» حرف عطف «مع» مفعول فیهِ منصوب متعلق به (تقاتلون) «أی» مضاف الیه مجرور «إمام» مضاف الیه مجرور «بعد» مفعول فیهِ منصوب تقدیراً «ی» مضاف الیه مجرور محلاً، ظرف متعلق به (کائن) نعت برای (إمام).

\* تقاتلون فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون «و» فاعل محلاً مرفوع

\* المغرور - والله - من غرّتموه.

«المغرور» مبتدا

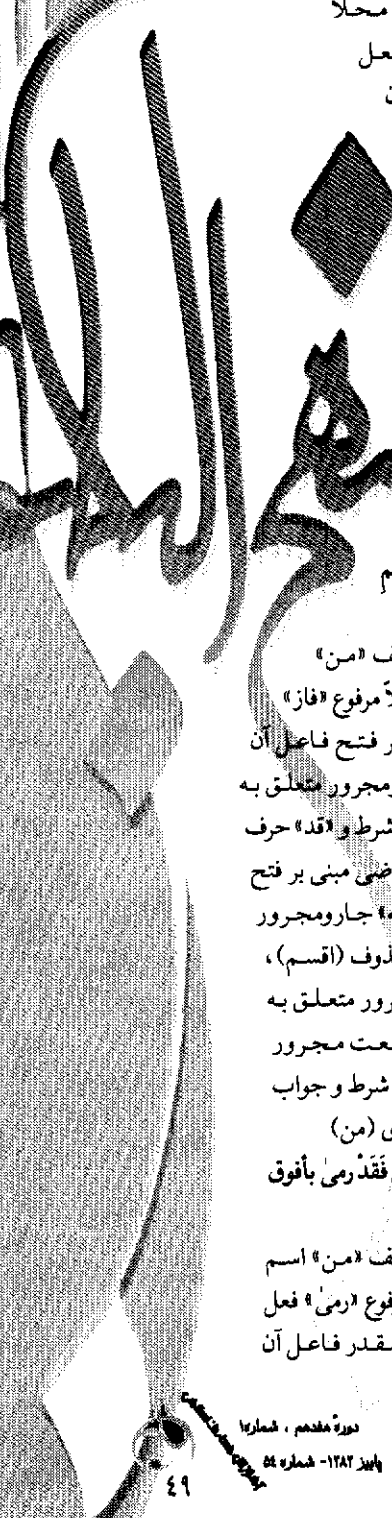
مرفوع به ضمه «والله» جار و مجرور متعلق به فعل محذوف تقدیراً (أقسم)، «من» اسم موصول خبر محلاً مرفوع «غرّتموه» فعل ماضی مبنی بر سکون «تم» ضمیر فاعل

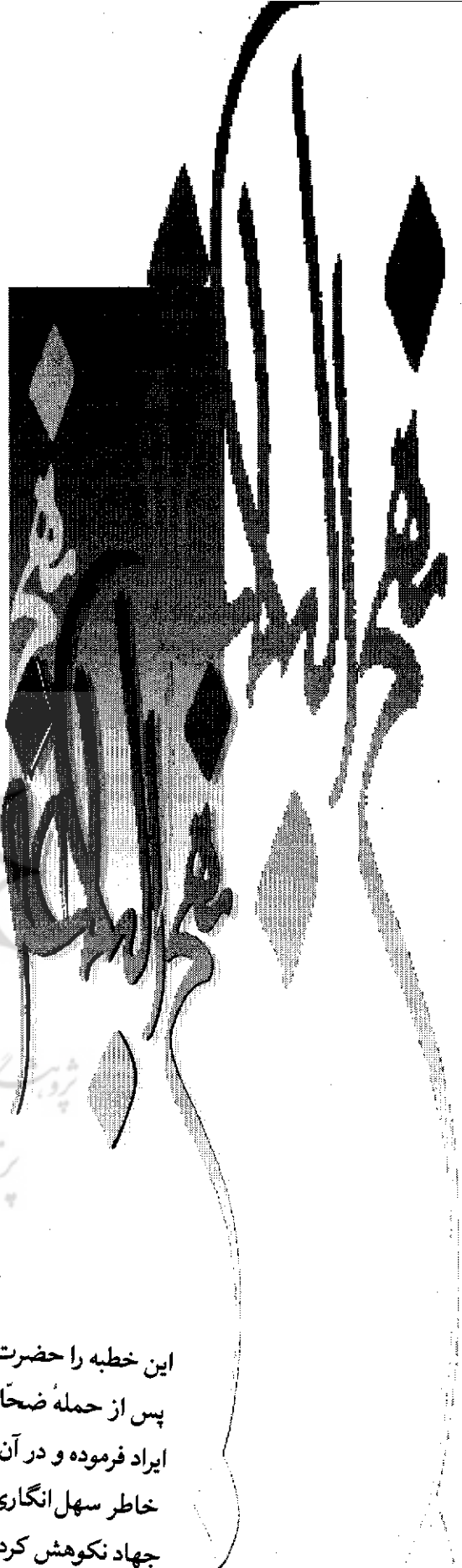
«و» برای اشباع ضمه «ه» مفعول به محلاً منصوب جمله (غرّتموه) صله موصول محلی از اعراب ندارد.

\* و من فاز بکم فقد فاز - والله - بالسهم الأخیب.

«و» حرف عطف «من» اسم شرط مبتدا محلاً مرفوع «فاز» فعل ماضی مبنی بر فتح فاعل آن (هو)، «بکم» جار و مجرور متعلق به فاز «فقد» فاء جواب شرط و «قد» حرف تحقیق «فاز» فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل (هو) «والله» جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم)، «بالسهم» جار و مجرور متعلق به (فاز)، «الأخیب» نعت مجرور برای (سهم)، جمله شرط و جواب محلاً مرفوع خبر برای (من)

\* و من رمی بکم فقد رمی بأفوق ناصل. «و» حرف عطف «من» اسم شرط مبتدا محلاً مرفوع «رمی» فعل ماضی مبنی بر فتح مقدر فاعل آن





(هو)، «بکم» جار و مجرور متعلق به (رمی) «فقد» فاء جواب شرط و «قد» حرف تحقیق «رمی» فعل ماضی مبنی بر فتح مقدر، فاعل آن (هو)، «بأفوق» جار و مجرور به فتحه متعلق به (رمی) «ناصل» نعت برای (أفوق) مجرور به کسره جمله شرط و جواب محلاً مرفوع خبر برای (من).

\* أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصْدِقُ قَوْلَكُمْ .

«أصبحت» فعل ماضی ناقص «ت» اسم آن «والله» جار و مجرور متعلق به فعل (اقسم)، «لا» حرف نفی «أصدق» فعل مضارع مرفوع فاعل آن واجب الاستتار (انا) جمله فعلیه (لا أصدق) محلاً منصوب خبر (أصبحت)، «قولکم» مفعول به منصوب، «کم» مضاف الیه مجرور محلاً.

\* وَلَا اطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَلَا أُعِدُّ الْعَدُوَّ بِكُمْ .

«و» حرف عطف «لا» نافیة «اطمع» فعل مضارع مرفوع فاعل آن واجب الاستتار (انا) «في نصر» جار و مجرور متعلق به (لا اطمع)، «کم» مضاف الیه محلاً مجرور «و» حرف عطف «لا» حرف نفی «أعد» فعل مضارع مرفوع فاعل آن واجب الاستتار (انا)، «العدو» مفعول به منصوب «بکم» جار و مجرور متعلق به (أعد).

\* ما بالکم؟ مادواؤکم؟ ما طبکم؟ القوم رجال امثالکم .

«ما» اسم استفهام خبر مقدم «بال» مبتدای مؤخر «کم» مضاف الیه، دو جمله استفهامیه دیگر مانند این جمله ترکیب می شوند. «القوم» مبتدا مرفوع «رجال» خبر مرفوع «امثال» نعت برای (رجال)، «کم» مضاف الیه محلاً مجرور

\* أقولاً بغير علم و غفلة من غير ووع و طمعاً في غير حق .

«أقولاً» حرف استفهام «قولاً» مفعول مطلق برای عامل واجب الحذف «بغير» جار و مجرور متعلق به (کائنا) نعت برای (قولاً). «علم» مضاف الیه مجرور «و» حرف عطف «غفلة» معطوف به (قولاً) منصوب «من غير» جار و مجرور متعلق به (کائنة) نعت برای (غفلة) «ووع» مضاف الیه «و» حرف عطف «طمعاً» معطوف به (غفلة)، «في غير» جار و مجرور متعلق به (طمعاً) «حق» مضاف الیه مجرور.

بعضی از نکات بلاغی

\* در عبارت «أيها الناس المجتمعمة أبدانهم و المختلفة أهواؤهم» صنعت طباق وجود دارد. زیرا واژه‌ها (المجتمعمة و المختلفة) در تضاد هستند؛ همچنین صنعت موازنه دارد، برای این که واژه‌ها (أبدان و أهواء) هم وزن هستند.

\* در عبارت «كلامكم يوهي الصم» «الصلاب» استعاره مکنیه وجود دارد، زیرا کلام به پتک تشبیه شده و مشبیه به حذف گردیده است. و عبارت (يوهي الصم...) قرینه این استعاره است، و چون این استعاره کلمات مناسب مشبیه به و مشبه را ندارد لذا آن را مطلقه می نامند.

این خطبه را حضرت علی (ع) پس از حمله ضحاک بن قیس به قلمروی ایشان ایراد فرموده و در آن اصحاب خویش را به خاطر سهل انگاری در امر جهاد نکوهش کرده است

ضمناً در این عبارت ایجاز حذف موصوف وجود دارد، برای این که کلمه (الصَّم) صفت برای موصوف محذوف آمده است که تقدیر آن چنین است (یوهی الحجارَةَ الصَّم...).

\* در عبارت «قلتم حیدی حیاد» اطناب، از نوع تکرار لفظ به قصد تقریر معنی، وجود دارد، زیرا «حیاد» در معنی همانند «حیدی» است ولی به صورت اسم فعل امر آمده است.

\* در عبارت «ما عزت دعوة من دعاکم» مجاز مرسل با علاقه لازمی وجود دارد، زیرا دعوت عزت نمی یابد، بلکه صاحب و ملزوم دعوت عزت می یابد.

\* در عبارت «اعالیل بأضالیل» مستدالیه به دلیل ظهورش با قرین حذف گردیده است. بنابراین ایجاز حذف مستدالیه را نیز دارد.

\* در عبارت «دفاع ذي الدين المطول» ایجاز حذف جمله وجود دارد (تدافعون) و همچنین عبارت، ارتش علی (ع) به بدهکارانی که مرتب وقت وفا به دینشان را به عقب می اندازند تشبیه کرده است.

\* در عبارت «لا يمنع الضیم الذلیل» مفعول به بر فاعل خود به رعایت سجع مقدم شده است:

\* در عبارت «لا یدرک الحق الا بالجد» اسلوب حصر از باب حصر صفت بر موصوف حصر اضافی از نوع تعیین، برای این که رسیدن به حق منحصر به جدیت شده است نه چیزی دیگر.

\* استفهام در عبارت «أی دار بعد دارکم تمنعون و مع آی إمام بعدی تقاتلون؟ استفهام حقیقی نیست بلکه استفهام انکاری است.

\* عبارت «المغرور والله من غررتموه»

جمله خبریه است از نوع خبر انکاری، برای این که جمله مؤکد به قسم و اسلوب حصر است زیرا معنی آن این است: فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده اید. نه کسی دیگر، و کل این جمله برای ذم و توبیخ آمده است.

\* در عبارت «من فاز بکم فقد فاز والله بالسهم الأخبب» کنایه نسبت به نوع تعریض و معنی آن چنین است: پیروزی با شما امکان ندارد. و همچنین آنان به تیر ناکام و بی نصیب در قمار تشبیه شده اند، ضمناً عبارت «من رمی بکم...» این دو صنعت را دارد.

\* جمله خبریه «القوم رجال أمثالکم» در معنی حقیقی نیست، زیرا آنان این حقیقت را می دانند، بلکه برای توبیخ به کار رفته است.

\* عبارت «ما بالکم؟ مادواؤکم؟» جمله استفهام برای سرزنش و محکوم کردن به کار رفته است.

\* استفهام در عبارت «اقولاً بغير علم...» در معنی حقیقی نیست بلکه برای توبیخ آمده است ضمناً در این جمله ایجاز حذف نیز وجود دارد زیرا مفعول مطلق برای عامل محذوف به کار رفته است.

### نکات صرفی نحوی

هنگام ترکیب عبارت «ایها الناس المجتمعۃ ابدانهم» کلمه «المجتمعۃ» نعت برای «الناس» به حساب آمده، در حالی که از نظر جنس و عدد با منعت خود مطابقت ندارد. این نوع نعت را نعت سببی می نامند و آن را چنین تعریف کرده اند: تابعی است که صفت متعلق متبوع خود را بیان می کند و از متبوع خود در اعراب و معرفه و نکره بودن تبعیت می کند و همیشه به صورت

مفرد می آید و با متعلق متبوع خود، مانند فعل، از نظر جنس مطابقت دارد. بنا بر آنچه گفته شد، کلمه (المختلفة) از نظر اعراب و معرفه و نکره بودن از متبوع خود (الناس) تبعیت کرده و با متعلق متبوع خود (ابدان) از نظر جنس مانند فعل نسبت به فاعل مطابقت دارد و به صورت مفرد می باشد.

لازم به یادآوری است اگر نعت سببی اسم فاعل یا صفت مشبیه یا صیغه مبالغه باشد متعلق متبوع خود فاعل و اگر اسم مفعول باشد متعلق متبوع خود نایب فاعل ترکیب می شود. بدین علت کلمه ابدان «فاعل» ترکیب شده است.

کلمه (حیاد) اسمی است که معنی و عمل فعل را دارد ولی در قالب فعل نیست این نوع کلمات، اسم های افعال نامیده می شوند و از نظر زمان مانند افعال به صورت ماضی، مانند هیهات، و مضارع مانند: وی و امر مانند: صه می آیند، ولی تنها فرقی که با افعال دارند این است که به ماقبلشان عمل نمی کنند یعنی اگر اسم فعل دارای مفعول به باشد مانسند «علیک المطلاعۃ» نمی توان مفعول به را بر آن مقدم کرد.

اسم های افعال نیز به صورت منقول و مرتجل و قیاسی به کار برده می شود:

منقول: مانند علیک = لازم است (منقول از جار و مجرور) دونک = بگیر (منقول از ظرف) رویدک = مهلت بده (منقول از مصدر)

مرتجل: مانند هیهات = دور است، وی = تعجب می کنم، صه = ساکت شو قیاسی: از فعل ثلاثی مجرد تام متصرف بر وزن «فعلال» برای امر ساخته می شود بنابراین کلمه (حیاد) اسم فعل امر قیاسی است.